

این که مترجم تا چه حد در بهبود ترجمه بخصوص برای نسل جوان موثر بوده چیزی است که به سنجش در نمی‌آید اما بی‌گمان دانش ما را درباره ترجمه افزایش داده و این در هر حال می‌تواند تاثیری در کار ما بگذارد. همچنین یقین دارم که مترجم سطح نقد ترجمه را بالا برده. ما در این سالها حساسیت زیادی به نقد داشتیم و هر نقدی را چاپ نمی‌کردیم. نقدهایی که منتشر شد کم و بیش از نمونه‌های خوب نقد بود و فکر می‌کنم با کمک همین نقدها هم روش نقد کردن بهتر شد و هم ما نقدپذیرتر شدیم.

سرنوشت هر نشریه‌ای جدا از تلاش مسئولانش به همت کسانی بسته است که با آن همکاری می‌کنند و مطلب می‌دهند. مترجم در این پانزده سال از همکاری همه مترجمان و نویسندگان خوب ما برخوردار بوده. بدون همکاری شما این نشریه نه دوام می‌آورد و نه به جایگاه امروزی‌اش می‌رسید. امیدواری همکاری شما همچنان ادامه داشته باشد و نشریه مترجم به یاری شما هر سال گامی به جلو بردارد.

سخنران بعدی، علی صلح‌جو ویراستار برجسته دهه‌های اخیر درباره «زبان متفاوت» چنین گفت:

علی صلح‌جو

زبان متفاوت

ترجمه‌هایی که به منظور ویرایش به ویراستار می‌دهند دو دسته‌اند. برخی از آنها غیرقابل ویرایش‌اند. ویراستار، پس از مرور نوشته، پی می‌برد که نمی‌توان آن را ویرایش کرد. به عبارت دیگر، اثر به قدری نادرستی دارد که تقریباً باید آن را بازنویسی کرد. گروه دیگر ترجمه‌هایی هستند که می‌توان آنها را اصلاح کرد و، به اصطلاح، قابل ویرایش‌اند.

ترجمه‌های قابل ویرایش را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: ترجمه‌هایی که ویرایش آنها آسان است و ترجمه‌هایی که اصلاح آنها بسیار مشکل است. این آسانی و سختی گاه ناشی از زبان متن اصلی است و گاه ناشی از زبانی که مترجم در ترجمه به کار گرفته است. ویراستاران در ویرایش ترجمه‌های گروه اول مشکلی ندارند و اصلاح آنها نیز زمان زیادی نمی‌گیرد. زبانی که مترجم در این گونه آثار به کار می‌گیرد زبانی نسبتاً ساده و معیار است و ویراستار یا خواننده برای درک آن نیاز به تلاش اضافی ندارد.

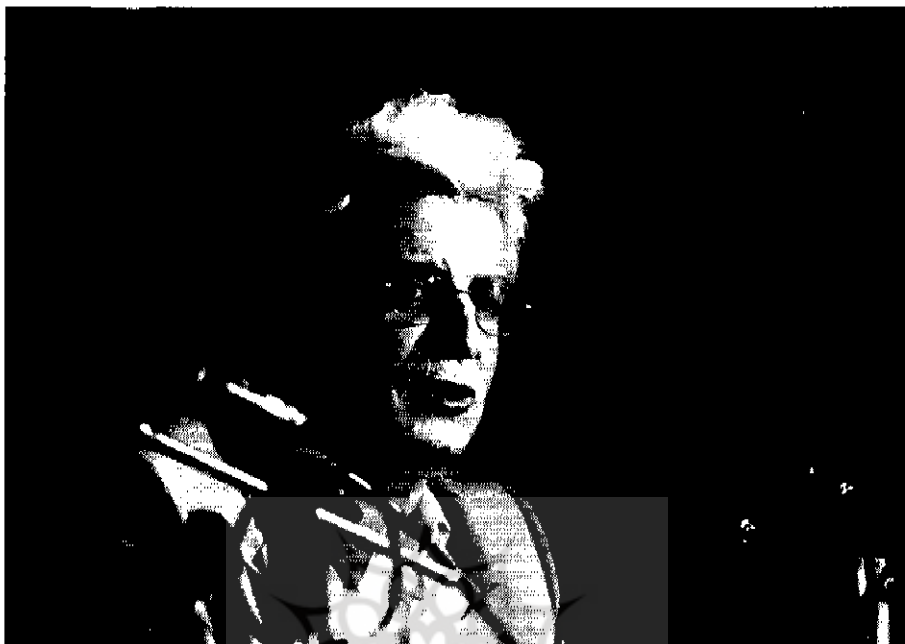
ترجمه‌هایی که زبان نسبتاً مشکلی دارند نیز دو دسته‌اند. به طور کلی، هنگامی که ویراستار با چنین ترجمه‌هایی روبرو می‌شود، خود را برای تلاشی سخت آماده می‌کند. ویراستار با جمله‌هایی مواجه می‌شود که باید آنها را به آرامی بخواند و کلمه به کلمه با اصل مقابله کند. گاه لازم است برخی از جمله‌ها را دو سه بار بخواند تا معنی روشنی از آنها بیرون

بیاورد. این تلاش، البته، همواره به نتیجه نمی‌رسد. به سخن دیگر، گاه پس از تلاش بسیار و پیش رفتن و اصلاح صفحاتی چند، حتی در حد یک فصل از کتاب، ویراستار به این نتیجه می‌رسد که نمی‌تواند پیش برود. علت پیش نرفتن او این است که ترجمه، برخلاف آنچه در نگاه اول نشان داده، بیش از حد، نیاز به تغییر و اصلاح دارد. در چنین مواردی، معمولاً، راهی جز غیر قابل ویرایش اعلام کردن ترجمه و پس دادن آن به صاحبش نیست. گروه دوم ترجمه‌های مشکلی‌اند که، برخلاف گروه اول، به بن‌بست نمی‌رسند و بحث اصلی من به همین نوع ترجمه‌ها مربوط می‌شود.

این نوع ترجمه‌ها وضعیت عجیبی دارند: هر قدر جلوتر می‌روند، آسانتر و روانتر می‌شوند. این ترجمه‌ها، در شروع، هیچ تفاوتی با گروه قبلی (ترجمه‌های مشکلی که ویرایش آنها در عمل به بن‌بست می‌رسد) ندارند، اما در فرایند ویرایش درست برعکس گروه قبلی‌اند. ویرایش صفحه اول این ترجمه‌ها با صفحه دهم و ویرایش صفحه دهم آنها با صفحه صدم، به هیچ وجه، قابل مقایسه نیست. سختی زبان این گونه ترجمه‌ها، در اساس، ناشی از متفاوت بودن زبان در متن اصلی است. زبان متن مبدأ (متن اصلی) در این گونه آثار، خواه ادبی، خواه هنری یا فلسفی، تا حدی با زبان معیار متفاوت‌اند و همین تفاوت است که مترجم را به گزینش زبانی متفاوت (متفاوت با زبان معیار در متن مقصد) می‌کشاند. این گزینش، البته، همواره سرانجامی خوش ندارد. گاه، همان طور که ذکر آن رفت، به زبانی بی‌هنجار و ویرایش‌ناپذیر منجر می‌شود. برعکس، گاه ویراستار حس می‌کند که هر قدر جلوتر می‌رود، نثر هموارتر و کار ویرایش آسانتر می‌شود. حتی، گاه ویراستار گمان می‌برد که اثر به قلم دو نفر ترجمه شده است، زیرا نیمه دوم اثر، از لحاظ روانی و خوشخوانی، قابل مقایسه با نیمه اول آن نیست.

در اولین تجربه‌هایم در روپرو شدن با این پدیده، به راز آن پی نبردم. یک بار، پس از پایان بردن ویرایش اثری از این دست، کنجکاو شدم که بخش اول و آخر آن را با هم مقایسه کنم. اثری که ابتدا انتهای آن، به لحاظ زبانی، تفاوت بارزی با یکدیگر داشتند، در مقایسه بعدی - مقایسه پس از ویرایش - کوچکترین تفاوتی با یکدیگر نشان ندادند و متن ترجمه کاملاً یکدست بود!

بعدها به نتیجه جالبی رسیدم. پی بردم که این اتفاق، معمولاً، در کتابهای نسبتاً حجیم رخ می‌دهد. موضوع این بود که، در واقع، این خود من بودم که در مسیر خواندن آن اثر به منظور ویرایش متحول می‌شدم. اثری که جمله‌های آغازینش برایم غیر قابل فهم بود در پایان روان و راحت خوانده می‌شد. اما یک مسئله همچنان باقی بود. مسئله این بود که اگر ویراستار در



۴۱۵

● علی صلح چر از سخنرانان شب مجله مترجم (عکس از جواد آشنابری).



● خورا یاوری و گللی اناسی در شب مجله مترجم (عکس از جواد آشنابری).

جریان خواندن ترجمه‌ای با نثر مشکل و ناهموار متحول می‌شود، چرا در موارد مشابه نه فقط چنین نمی‌شود، بلکه برعکس، ویرایش متن ترجمه چنان با مشکل مواجه می‌شود که ویراستار مجبور است کار را متوقف و ترجمه را ویرایش ناپذیر اعلام کند.

نتیجه جالب‌تری از این توجه حاصل شد، متوجه شدم که نثر این دو نوع ترجمه، به رغم اینکه هر دو در نگاه اول دشوار می‌نمایند، ماهیتاً متفاوت‌اند. در واقع، دشواری این دو نوع نثر خاستگاه متفاوتی داشتند: یکی از ناشی‌گری و ناپختگی مترجم بود، و دیگری از پختگی و نظام‌داری او. اولی نثری هرز و ناهنجار بود و دومی نثری سامان‌دار و بهنجار. نثر نوع اول را، هر قدر هم تلاش کنیم، نمی‌فهمیم، اما نثر دوم، با کوشش و شکیبایی، ساختار و ازگانی و نحوی خود را، به تدریج، بر ما می‌نمایاند. و این خصلت هر مصنوع ساخت‌مندی است. این نثرها، هر دو، به نحوی از نثر معیار فاصله گرفته‌اند، اما فاصله‌گیری آنها از دو گونه‌اند. یکی به حد معیار نرسیده و، در واقع، نتوانسته است برسد و دیگری، آگاهانه، هنجار شکنی کرده است.

اولی بر ذهنی که با زبان سامان‌مند شکل گرفته نمی‌نشیند، زیرا زبان بی‌سامانی است؛ دومی، از آنجا که تفاوتش مبتنی بر فاصله‌گیری اندیشیده‌ای است، با اندکی تلاش روشن و شفاف می‌شود.

نحو فارسی نحو یگانه‌ای است، اما چگونه است که از درون آن نثرهای گوناگونی بیرون می‌آید. این نشان می‌دهد که نحو فارسی دارای ظرفیت نهفته‌ای است که بی‌نهایت نثر از آن قابل استخراج است. زبانی که از این ظرفیت برآمده باشد، هر چند متفاوت با نمونه‌های پیشین خود، برای خواننده‌اِهل قابل درک و جذب است. در واقع، تفاوت نثری که به تدریج خود را می‌گشاید با نثری که از گره خود بیرون نمی‌آید در این است که اولی نثر متفاوت اما بهنجار و سامان‌مندی است که تغییرات و تفاوت‌هایش با نثر معیار در حوزه ظرفیت نحو فارسی صورت گرفته، در حالی که نثر دوم از چارچوب ظرفیت زبان فارسی خارج شده است.

آنچه در این بحث به ویرایش مربوط می‌شود این است که ویراستار باید آمادگی روبرو شدن با نثرهای متفاوت با نثر معمول را داشته باشد. در ترجمه، هر نثری، بنا به نوع و ازگان و ساختار زبان در متن مبدأ، شکلی خاص پیدا می‌کند. برای دست یافتن به این تطابق، مترجم گاه مجبور است که نثری متفاوت با نثر معمولی بسازد. خواندن نثرهای متفاوت تلاش بیشتری ایجاب می‌کند. بنابراین، نثر متفاوت با نثر معیار الزاماً نثر بدی نیست. فقط باید دید که تفاوت مزبور در ظرفیت تغییراتی که نحو زبان اجازه می‌دهد قرار می‌گیرد یا نه. ویراستار،

با اندکی شکیبایی، در خواهد یافت که تفاوت از نوع بی‌هنجار است یا بهنجار. زبانی که به تدریج از پیچیدگی بیرون می‌آید، مسلماً، از نوع بهنجار و سامان‌مند است و لاجرم درک شدنی و دلپذیر.

سپس دکتر علی خزاعی فر مدیر مجله مترجم سخنرانی خود را با عنوان «ترجمه علم نیست»

ارائه کرد:

علی خزاعی فر

قوله ترجمه علم نیست

این روزها، بخصوص بعد از بوجود آمدن رسمی حوزه مطالعات ترجمه و تأسیس رشته تربیت مترجم در دانشگاهها، صحبت کردن درباره ترجمه صنعت پولسازی شده ولی واقعیت این است که بحث درباره ترجمه قدمت زیادی دارد. لاقلاً شش گروه درباره ترجمه صحبت می‌کنند: انسان‌شناسان، فلاسفه، منتقدین ادبی و ادبا، مترجمان، زبان‌شناسان و ترجمه‌شناسان و بالاخره معلمان ترجمه. ما هم در مجله مترجم درباره ترجمه صحبت می‌کنیم. گاهی ترجمه آموزش می‌دهیم. گاهی ترجمه نقد می‌کنیم. سؤال این است که آنهایی که درباره ترجمه صحبت می‌کنند مبنای حرفشان چیست و ما که درباره ترجمه صحبت می‌کنیم، مبنای حرفمان چیست؟ آنچه مسلم است این است که ترجمه علم نیست. هم در عمل ترجمه، فردیت مترجم دخالت دارد. چون به طرق مختلف می‌توان متنی را درست ترجمه کرد، و هم صحبت کردن درباره ترجمه نمی‌تواند مبنایی علمی و کاملاً ابزکتیو داشته باشد. البته هر کس که درباره ترجمه حرف می‌زند، معمولاً استدلال هم می‌کند. در واقع قوت هر حرف به قوت استدلال بستگی دارد. استدلالها هم مبنایی مختلفی دارند. مبنای تجربی، عقلی، فرهنگی، تاریخی، حقوقی و اخلاقی. در اینجا به اختصار به چند نمونه از این مبنایی اشاره می‌کنم.

مبنا ممکن است ترجمه مترجمان خوب و سرشناس باشد. این مبنا اگر چه خوب است اما کاملاً بدون اشکال نیست. بزرگان ترجمه روش‌های متعددی بکار می‌برند. کسانی که بزرگ بنظر می‌رسند، شاید در نگاهی دیگر یا در زمانی دیگر آنقدر هم بزرگ نباشند. شاید هم همان بزرگان اگر در شرایط دیگری ترجمه کنند، جور دیگری بنویسند. مبنا ممکن است اخلاق باشد و معمولاً اخلاق به معنی تعهد به لفظ و شیوه بیان نویسنده تعبیر می‌شود. تعهد به نویسنده خوب است به شرط اینکه با دیگر تعهدات مترجم تضاد پیدا نکند. ثالثاً، از کجا معلوم تعهد به لفظ و شیوه بیان نویسنده خدمت به او بحساب بیاید. شاید مترجم تشخیص بدهد که با کمی آزادی خدمت بیشتری به نویسنده می‌توان کرد. مبنا ممکن است خواننده باشد. البته خوب است که مترجم خواننده را هم به عنوان یکی از عوامل موثر در انتخاب شیوه کار خود لحاظ کند، اما خواننده‌مداری هم بدون آفت نیست. ممکن